

تحول پارادایمی در معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۵

سلمان صادقی‌زاده*

چکیده

تحول پارادایمی با تحول نظری مرزبندی مهمی دارد. این نوع تحول نه ناظر بر تحول در اجزاء نظری، بلکه ناظر بر تحول در فضای نظری است که برآیند آن، تغییر رادیکال در پیش‌فرض‌ها و برداشت‌های زمینه‌ای است؛ امری که سرانجام نه تنها به تحول در معانی، بلکه به تحول در دلالت‌های مفهومی می‌انجامد. مفهوم امنیت مانند سایر مفاهیم بسیط می‌تواند در گذر از فرآیند «تفهم» به تکوین «فهم»‌های متفاوتی بینجامد؛ زیرا تاریخ‌مند است و ذیل پارادایم‌های مختلف، دلالت‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. از این نظر، تولد مفهوم امنیت به معنای کلاسیک آن را می‌توان مقارن با پیدایش پارادایم سیاسی تلقی کرد؛ پارادایمی که در قالب آن، امنیت هم‌ردیف حفظ نظم سیاسی و تمامیت ملت-دولت بود. پس از آن، گذار از پارادایم سیاسی به پارادایم اقتصادی امنیت روی داد؛ که بیش از هر چیز در شکل «تأمین اجتماعی» نمودار و در چارچوب آن، تلاش برای کاهش فاصله طبقاتی و افزایش عدالت اجتماعی به مبحث کانونی مطالعات امنیت بدل شد. از اواخر قرن بیستم به این سو، شاهد پیدایی پارادایم فرهنگی امنیت هستیم. این مقاله بر آن است که گذار به پارادایم فرهنگی امنیت، نتیجه مستقیم ورود به مرحله مدرنیته متأخر است که امکان طرح نظریات نوینی درباره امنیت فراهم آمد؛ که مهم‌ترین آن، نظریه امنیت جمعی است؛ که اطمینان خاطر افراد و گروه‌های اجتماعی نسبت به حفظ هویت و ارزش‌هایشان را در کانون توجه مطالعات امنیت قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: امنیت جمعی، تحول پارادایمی، امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت فرهنگی.

مقدمه

مفاهیم اجتماعی هرچند به حکم ذات، انتزاعی هستند، اما به حکم ضرورت، درون چارچوبی انضمامی معنا می‌شوند؛ چارچوبی که ناظر بر صورت‌بندی‌ای اجتماعی است. به همین سان و با منطقی مشابه، تحول در صورت‌بندی اجتماعی، به تحول در معانی و دلالت‌های مفاهیم اجتماعی منجر می‌شود؛ قاعده‌ای که مفهوم امنیت نیز از آن برکنار نیست. تحول در صورت‌بندی‌های زندگی جمعی، از گذر تحول در فهم و بازنمایی مفاهیم بنیادین، به گذار پارادایمی می‌انجامد. بر این اساس، در صورتی که تحول در فضای انضمامی زندگی جمعی یا به بیان دیگر، صورت‌بندی زندگی اجتماعی، به تحول در فهم و بازنمایی از مفاهیم بنیادین اجتماعی نینجامد، نتیجه چیزی جز زمان‌پریشی ادراکی نیست. ناتوانی در درک دگرگونی‌های فضای ادراکی، به ناتوانی در درک اجزاء دانش و کنش برآمده از آن فضا می‌انجامد و به تعبیر جان هریسون (۱۹۹۴) موجب «فلج پارادایمی» می‌شود؛ چیزی که نویسنده در این نوشتار بر آن نام «جاماندگی پارادایمی» گذاشته است.

به‌طور کلی، این مقاله نشان خواهد داد که مفهوم نوپدید «امنیت جامعوی»^۱ برآیند تحولی پارادایمی در معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت است. امنیت جامعوی یا امنیت اجتماعی عبارت است از: «اطمینان خاطر افراد جامعه و نیز گروه‌های اجتماعی نسبت به موجودیت، هویت و ارزش‌های خود در قبال مخاطرات ناشی از تحرکات عمدی تحولات عادی» (سند راهبردی مطالعات امنیت اجتماعی، ۱۳۹۵: ۱۹). این تعریف نشان می‌دهد که در دوره کنونی، اطمینان خاطر افراد و گروه‌های اجتماعی دغدغه اصلی مطالعات امنیتی جدید می‌شود. این واقعیت بیان‌گر گذار از پارادایم اقتصادی امنیت به پارادایم فرهنگی امنیت است؛ جایی که هویت‌ها به کانون مباحث امنیتی وارد شده و مهم‌ترین جایگاه را در ادبیات این مفهوم به خود اختصاص داده‌اند. در واقع، امنیت جامعوی، امنیت معطوف به هویت‌ها و ارزش‌های افراد و گروه‌های اجتماعی مختلف است.

۱. برگردان عبارت societal security است. این عبارت همچنین به امنیت اجتماعی، امنیت جامعه بنیاد و امنیت جامعه‌ای ترجمه شده است.

این تعریف نشان‌گر ظهور پارادایمی جدید در حوزه امنیت‌پژوهی است. یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های این تحول پارادایمی، تمرکز بر افراد و گروه‌های اجتماعی به‌جای تمرکز بر دولت است. از شاخصه‌های دیگر آن، می‌توان به گذار از امنیت سخت به امنیت نرم، توجه به رویکرد فرافعال نسبت به امنیت به‌جای توقف در امنیت فعال و منفعل و اتخاذ رویکرد ایجابی در برابر رویکرد سلبی اشاره کرد.

مطالعه دربارهٔ تحول پارادایمی پیشینه‌ای قابل توجه دارد. بحث بر سر این موضوع به‌ویژه از زمان نگارش کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» اهمیتی دوچندان یافت و اندیشمندان مختلف در رشته‌های متفاوت علمی به بررسی سازوکارها و منطق درونی پارادایم‌ها از منظر تخصص علمی خود پرداختند. برای کوهن، پارادایم ناظر بر مجموعهٔ خودبسنده‌ای از باورها و پیش‌فرض‌ها است که به برسازای سامانی از جهان‌بینی‌ها و رفتارهای علمی می‌انجامد و محدود به منطق تحولات علمی است و عبارت است از «دستاوردهای مورد قبول قرارگرفته عمومی که در دوره‌ای از زمان، مسائل نمونه و راه‌حل‌های آنها را برای جامعه‌ای از مشتغلان به علوم فراهم می‌آورد» (کوهن، ۱۳۶۹: ۱۲). هرچند کوهن در وهله نخست با پیش‌کشیدن بحث چرخش‌های پارادایمی، تحول در علوم اثباتی را مورد توجه قرار داد، اما دستاوردهای علمی او به سرعت به حوزهٔ علوم دیگر به‌ویژه علوم انسانی تسری یافت و تفسیرهای کلان‌دامنه‌ای را از نقش و جایگاه تحلیل‌های پارادایمی برانگیخت.

علم سیاست نیز از این امر برکنار نماند و از منطق تحول پارادایمی تأثیر پذیرفت. در این زمینه، توماس اسپریگنز و شلدون ولین، با عنایت به رهیافت پارادایمی کوهن سعی کردند تبیین نوینی از تحول در نظریه‌های سیاسی به دست دهند. در این زمینه، اسپریگنز کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» را مبتنی بر درک منطق درونی نظریه‌های سیاسی و برآمده از رویکرد پارادایمی کوهن ارزیابی می‌کند (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۳۸). ولین نیز به همراه پوکاک و آیراز، از الگوی پارادایمی کوهن برای تاریخ‌نگاری اندیشهٔ سیاسی در غرب استفاده کردند (نوری، ۱۳۹۸: ۱۷). تورن نیز در «پارادایم جدید» الگویی پارادایمی ارائه و تحولات عصر جدید را زیر سه پارادایم کلان تقسیم‌بندی کرد: نخستین پارادایم، پارادایم سیاسی است که در آن، نزاع قانونی پیرامون کسب حقوق سیاسی تکوین می‌یابد؛ امری که خود را در قامت انگارهٔ

شهروندی نمایان کرد (تورن، ۱۳۹۶: ۶۶-۶۵). دومین پارادایم، پارادایم اقتصادی-اجتماعی است؛ پارادایمی که با سرعت گرفتن فرایند صنعتی شدن در اوایل قرن نوزدهم، آغاز و تا ربع آخر قرن بیستم ادامه یافت. در این دوره، عباراتی نظیر طبقات اجتماعی و ثروت، بورژوازی و پرولتاریا، اتحادیه‌های تجاری، قشربندی و تحرک اجتماعی به واحدهای تحلیلی روزمره ما بدل شد (تورن، ۱۳۹۶: ۱۵).

پارادایم سوم، پارادایم فرهنگی است. دوره مابین فروپاشی دیوار برلین تا وقایع ۱۱ سپتامبر نوعی دوره حائل محسوب می‌شود که ناظر بر گسست از پارادایم اقتصادی-اجتماعی و پیوست به پارادایمی نوین است؛ این پارادایم، ناظر بر گذار از زبان اجتماعی به زبان فرهنگی است. رفتار جمعی که پیش از این معطوف به بیرون و به دنبال غلبه بر طبیعت بود، جای خود را به رفتار جمعی می‌دهد که معطوف به درون بوده و رو به سوی خود و همه افرادی که در درون آن می‌زیند، دارد. همچنین، با مرکزیت‌زدایی از نظام اجتماعی به سود کنش‌گران فردی و جمعی مواجهیم. این دوره با مبارزه بر سر حقوق فرهنگی در پیوندی تنگاتنگ قرار دارد (تورن، ۱۳۹۶: ۲۰). در ایران نیز به‌ویژه در دو دهه اخیر، پژوهش‌های مختلفی درباره منطق درونی پارادایم‌ها و تأثیر آنها بر فهم نظریه‌های سیاسی صورت گرفته است. تاجیک کوشید تا تحول در علم سیاست را ذیل پارادایم «پساعلمی» تعریف کند که با هفت مولفه پسارفتارگرایی، پساساخت‌گرایی، پسامدرنیسم، پسامارکسیسم، مطالعات فرهنگی، نشانه‌شناسی و تحلیل گفتمان شناخته می‌شود (پزشکی، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

به‌طور خاص، در دهه اخیر، از دیدگاه‌های متنوعی به مباحث پارادایمی نظر شده است. برخی از مطالعات انجام شده، ضمن توجه به اهمیت نگرش پارادایمی، بی‌توجهی به نحوه شکل‌گیری اجماع علمی را مورد انتقاد قرار دادند (صادقی، ۱۳۹۴: ۱۶۰). برخی دیگر، بر پایه بر پایه کاربست الگوی پارادایمی، درصدد تبیین رابطه میان فرهنگ و اندیشه سیاسی برآمده‌اند (بحرانی و علوی‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۸). برخی پژوهش‌ها نیز ضمن اشاره به ماهیت چرخش‌های پارادایمی، از تأثیر آنها بر تحول در فهم جهان عینی و تغییر در باورهای عرفی سخن گفتند (شریف‌زاده و بدری، ۱۳۹۳: ۱۵۴). همچنین، از الگوی پارادایمی در حوزه امنیت‌پژوهی استفاده شده و در مواردی با توجه‌دادن به تحول در مناسبات اجتماعی عصر جهانی شدن، بر

بایستگی گذار در صورت‌بندی امنیت تأکید شده است (اقارب‌پرست، ۱۳۹۰، ۸۹). این تحول با معرفی نظریه نوپدید امنیت جامعوی یا اجتماعی همراه بوده و مطالعات قابل توجهی پیرامون آن صورت گرفته است.

در عرصه جهانی، این نظریه با نام مکتب کپنهاگ پیوند خورده است. مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی جریان مهمی محسوب می‌شود و نخستین سرچشمه‌های آن را می‌توان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» از باری بوزان جست‌وجو کرد که نخستین بار در سال ۱۹۸۳ انتشار یافت. این مکتب، تمرکز و توجه خود را بر جنبه‌های اجتماعی مقوله امنیت قرار می‌دهد. نظریه‌پردازان اصلی این مکتب، سه متفکر هستند: باری بوزان، آل ویور و چپ دی وایلد. اغلب متفکران این مکتب در مؤسسه مطالعات صلح کپنهاگ همکاری داشته‌اند. اصطلاح «مکتب کپنهاگ» توسط «بیل مک سوینی» بسط داده شد که خود مهم‌ترین منتقد این مکتب محسوب می‌شود (Mutimer, 2007: 60). در ایران نیز آثار مهمی درباره مفهوم نوپدید امنیت جامعوی یا اجتماعی نگارش شده است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به «درآمدی نظری بر امنیت جامعه‌ای (مفاهیم، مؤلفه‌ها و نظریه‌ها)» از قدیر نصری (۱۳۹۰) اشاره کرد. همچنین، فرهنگ توصیفی اصطلاحات امنیت (۱۳۹۱) از فرزاد پورسعید، از جمله آثاری است که در آن با رویکردی جامعوی، اصطلاحات حوزه امنیت پژوهی مورد بررسی قرار گرفته است.

در مجموع، هرچند همان‌گونه که در بالا اشاره شد، درباره تحول مفهومی در حوزه امنیت مطالعات مختلفی صورت گرفته، اما این مقاله از چند جهت شامل نکاتی جدید است. ابتدا آنکه برای نخستین بار کاربردی از الگوی نظری چرخش‌های پارادایمی «آلن تورن» را در حوزه مطالعات امنیت ارائه کرده است. دیگر آنکه از منظری متفاوت به شناسایی گسست‌های معرفت‌شناختی در گفتمان امنیت پرداخته است. در واقع، بررسی تحول مفهوم امنیت ذیل سه پارادایم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به‌گونه‌ای که منطقی منسجم برای هر یک ارائه و مرزبندی‌های نظری، تاریخی و جامعه‌شناختی آنها ترسیم شود، امری جدید است. همچنین، قراردادن مفهوم امنیت بر بستر دوره‌های سه‌گانه مدرنیته کوششی جدید است که می‌تواند فهم نوینی از مناسبات جامعه‌شناختی حاکم بر ادراکات امنیتی به دست دهد. بر این اساس، ادعای نویسنده مقاله آن است که پارادایم‌های سه‌گانه امنیت، با سه دوره مدرنیته همپوشانی دارد؛

به طوری که پارادایم سیاسی امنیت را می‌توان مقارن با مدرنیته متقدم، پارادایم اقتصادی امنیت را مقارن با مدرنیته میانی و پارادایم فرهنگی امنیت را مقارن با مدرنیته متأخر دانست.

الف. مفهوم امنیت در گذر تحول پارادایمی

امنیت، مفهومی سیال است و در دوره‌های مختلف برداشت‌های متفاوتی از آن ارائه شده است. اینکه خاستگاه تفاوت در این برداشت‌ها چه بوده، محل نزاع است و اندیشمندان مختلف به اشکال متفاوتی به این پرسش پاسخ داده‌اند. برای نمونه، جمیز روزنا به نقش اندیشه سیاسی در شکل‌گیری این برداشت‌ها اشاره کرده و آن را بر مبنای اندیشه‌های هابز، کانت و گروسیوس تقسیم‌بندی می‌کند. از این منظر، هابز با ارائه نگرشی سخت و سلبی از مفهوم امنیت، زمینه‌های شکل‌گیری برداشت واقع‌گرایانه از مفهوم امنیت را فراهم کرد که بالاترین تجلی آن را می‌توان در «امنیت ملی» سراغ گرفت. از سوی دیگر، امانوئل کانت با توسل به محرک‌های اخلاقی بشر و نیاز وی به جهانی بهتر، به پایه‌ریزی «امنیت جهانی» مبادرت ورزید و گروسیوس با تلاش برای پیشبرد حاکمیت قانون از طریق ایجاد نهادهای بین‌المللی و تشکیل رژیم‌های امنیتی، مفهومی ناظر بر «امنیت بین‌المللی» ارائه کرد. در واقع، به ترتیب، هر یک از این سه متفکر را می‌توان موسس رویکردهای واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و نهادگرایی به امنیت قلمداد کرد (روزنا و همکاران، ۱۳۸۰: ۹).

اما اگر بخواهیم بر مبنای جامعه‌شناسی تاریخی، تطور و تحول در مفهوم امنیت را بررسی کنیم، نقطه عزیمت هر یک از برداشت‌های یادشده از مفهوم امنیت، مناسبات و روابط اجتماعی دوره‌های تاریخی مختلف خواهد بود. در واقع، امنیت، مفهومی تاریخ‌مند است و از این رو، در مناسبات تاریخی مختلف، معانی متفاوتی به خود گرفته است. اگر بخواهیم از انگاره چرخش‌های پارادایمی الهام بگیریم، می‌توانیم تولد مفهوم امنیت به معنای کلاسیک آن را مقارن با ظهور پارادایم سیاسی تلقی کنیم؛ پارادایمی که در قالب آن امنیت، هم‌ردیف حفظ دولت بود. البته دولت به معنای فرانسوی آن که شامل حاکمیت، حکومت، سرزمین و مردم می‌شد. با پایان عصر کلاسیک و آغاز دوره صنعتی‌سازی، شاهد گذار از پارادایم سیاسی به

پارادایم اقتصادی هستیم. این دوران را تقریباً می‌توان مقارن با آغاز قرن نوزدهم در اروپا دانست؛ زمانی که امنیت بیش از هر چیز معنای «تأمین اجتماعی»^۱ به خود می‌گیرد. در واقع، دولت رفاه و اتخاذ سیاست‌های اجتماعی نیز پاسخی به همین تحول پارادایمی در مفهوم امنیت بود. این وضعیت نوپدید بیش از هر چیز «پرسش اجتماعی»^۲ قرن نوزدهمی را برمی‌کشد و در کانون دغدغه دولت‌های ملی قرار می‌داد (Touraine, 1997: 78).

مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی و بازتوزیع منابع اقتصادی، به نزاع کانونی پارادایم اقتصادی بدل شد و به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی برای استقرار دموکراسی صنعتی (آنچه بعدها دموکراسی اجتماعی نامیده شد) انجامید. هرچند جامعه مولود مدرنیته بود، هرچه بیشتر می‌بالید، بر خالق خود چیره‌تر می‌شد؛ تا جایی که جامعه و نه مدرنیته، ارزش‌ها و هنجارهای خود را بر کنشگران اجتماعی حقنه و همه‌چیز را در هاضمه جامعه‌پذیری ادغام کرد (تورن، ۱۳۹۸: ۱۰۳). امنیت نیز به تبع این تحولات، بیش از هر چیز با تعادل‌یابی خرده‌نظام‌های اجتماعی و کاستن از فاصله طبقاتی پیوند خورد.

در دوره کنونی نیز شاهد ظهور پارادایم فرهنگی امنیت و تحول در معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت هستیم. اکنون هویت‌ها به کانون مباحث امنیتی وارد شده و مهم‌ترین موضوع را در حوزه امنیت پژوهی به خود اختصاص داده‌اند. در واقع، امنیت اجتماعی یا به تعبیر دقیق‌تر، امنیت جامعه‌ی، امنیت معطوف به هویت و ارزش‌های گروه‌های اجتماعی مختلف است. هرچند نمی‌توان اهمیت پارادایم اقتصادی را در مقام تأثیرگذاری بر مفهوم امنیت انکار کرد، اما باید گفت که مهم‌ترین تأثیرات پارادایمی بر این مفهوم، از سوی پارادایم سیاسی (معطوف به امنیت ملی) و پارادایم فرهنگی (معطوف به امنیت جامعه‌ی) به وجود آمد. بنابراین، این مقاله

1. Social Security

۲. در سال ۱۹۲۱، جان ای. رایان کتابی با عنوان رساله‌ای در باب پرسش اجتماعی «A Catechism of the Social Question» نگاشت. نخستین پرسش این کتاب این بود: «منظور ما از پرسش اجتماعی چیست؟» پاسخ: «پرسشی که ناظر بر مسئله یا مشکلی است و پاسخی می‌طلبد. پرسش اجتماعی، پرسشی است که به جامعه یا یک گروه اجتماعی مربوط می‌شود. پرسش اجتماعی یعنی شرارت‌ها و مرارت‌هایی که گریبان‌گیر طبقات مزدبگیر شده است و اصلاح و علاجی درخور می‌طلبد». این مفهوم در قرن نوزدهم با صدایی رسا طنین‌انداز شده بود و بنیان‌های محافظه‌کارانه رژیم‌های نوپدید جمهوری‌خواه را به چالش می‌کشد و خبر از تحول در مطالبات اجتماعی می‌داد؛ مطالباتی که دست در دست تأمین اجتماعی داشت.

در ادامه بر بررسی تحول مفهومی امنیت در این دو پارادایم عمده متمرکز می‌شود. اما پیش از ورود به پارادایم‌های امنیت، توجه به این نکته ضروری است که تحول پارادایمی، ناظر بر چرخش در کانون امنیت است نه چرخش در موضوع امنیت؛ به این معنا که مثلاً در پارادایم فرهنگی امنیت، همچنان دولت ملی و عدالت اجتماعی موضوع امنیت هستند و از اهمیت شایان ذکری برخوردارند، اما مانند گذشته در کانون ادراک امنیتی قرار ندارند؛ بلکه این هویت، ارزش‌های فرهنگی و سوژگی انسانی است که دشواره کانونی امنیت در پارادایم فرهنگی امنیت را شکل می‌دهد و مولفه اصلی در تعریف ناامنی تلقی می‌شوند.

۱. گذار از پارادایم‌های سیاسی و اقتصادی امنیت

پارادایم سیاسی به امنیت تا حدود زیادی مفهوم امنیت را به مرزهای سرزمینی یک کشور گره می‌زند؛ تا جایی که تفسیر از مفهوم امنیت تا حدود زیادی تحت تأثیر مرزهای سیاسی و تهدیدهای عینی قرار می‌گیرد. از این رو، معاهده وستفاليا در سال ۱۶۴۸ نقطه عطفی در پیدایش ملت-دولت و پیدایش تعریف جدیدی از امنیت است؛ تعریفی که در آن به امنیت دولت‌ها توجه می‌شود (قوام و قیصری، ۱۳۹۱: ۱۲). بر این اساس، دولت‌ها قدرتمندترین بازیگران در نظام بین‌الملل شناخته شده‌اند و امنیت، مهم‌ترین وظیفه دولت‌هاست. دولت‌ها همواره معتقد بوده‌اند که برای حفظ امنیت باید به خود متکی باشند و هیچ راه دیگری در جهانی که مبتنی بر خودیاری است، وجود ندارد (اسمیت و بیلینس، ۱۳۸۸: ۵۶۷-۵۶۶). پس اصول واقع‌گرایانه بر روابط میان بازیگران حاکم شد؛ به این معنا که در کنار دولت‌محوری، حاکمیت‌محوری، بی‌اعتمادی و اصل «خودیاری»، امنیت نیز چهره‌ای نظامی به خود گرفت تا سایر تسهیلات در دولت رئالیستی در خدمت این بُعد از امنیت قرار بگیرد؛ چون دیدگاه واقع‌گرایی و به‌ویژه نواقح‌گرایی، اصل «بقا» را که در نتیجه انباشت قدرت و در شرایط فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل است، پیش‌شرط دستیابی به سایر اهداف در این حوزه نظری می‌داند؛ که مفهوم امنیت را نیز در خود مستتر دارد (قوام، ۱۳۸۴: ۸۷).

اگر پارادایم سیاسی امنیت را به تعبیری هگلی، روح زمانه‌ای خاص بدانیم، «امنیت ملی» تجسم نظری و «ملت- دولت» مدرن تجسد عملی آن روح است. مفهوم امنیت نیز در ابتدای عصر جدید و امدار دلالت‌های معناشناختی مفهوم امنیت ملی است. در همین رابطه، مارتین استدلال می‌کند که امنیت ملی ناظر بر چهارچوب سرزمینی معین و روابط اجتماعی جاری در آن است. وی می‌گوید: «امنیت ملی هنگامی وجود دارد یا امنیت ملی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن ارزش‌های اساسی جامعه (که عبارت‌اند از تمامیت ارضی، انسجام اجتماعی و رژیم سیاسی) از خطر (که عبارت است از آسیب‌پذیری داخلی به اضافه تهدید خارجی) مصون بوده، راه رونق و رشد را طی نمایند» (مارتین ۱۳۸۳: ۷۱).

بی‌شک بدون ایجاد ترک در دیوار سخت امنیت کلاسیک، پیدایش صورت‌بندی جدید از مفهوم امنیت ممکن نبود. این ترک مقارن با گسست معرفت‌شناختی در پارادایم سیاسی امنیت بود. گسست که دو رویه متفاوت اما به هم پیوسته داشت؛ یکی، ناظر بر گسست در مبانی نظری امنیت کلاسیک یا به تعبیر دیگر، پارادایم سیاسی امنیت بود و دیگری، ناظر بر فروریزی ملزومات عینی برآمده از فرآیندهای جهانی‌شدن؛ که خودمختاری موجودیت‌های ملی را ممکن می‌کرد. هرچند پدیده جهانی‌شدن همچنان با گسترش سرمایه‌داری در سطح جهان مرتبط است و برخی نیز فرآیند دموکراسی‌سازی را یکی از وجوه اصلی آن می‌دانند (کیت نش، ۱۳۸۰: ۱۰) اما اندیشمندان دیگری مانند تورن، در تحلیل پدیده جهانی‌شدن، بر شکاف فزاینده میان بازارها و جماعت‌ها تأکید می‌کنند و آن را در پیوند با اهمیت یافتن سوژه و هویت شخصی توضیح می‌دهند (تورن، ۱۳۹۸: ۲۸-۲۵). همان‌طور که پیشتر اشاره شد، پارادایم اقتصادی امنیت، دوره‌ای حائل میان دو پارادایم «سیاسی» و «فرهنگی» امنیت به‌شمار می‌آید. با وجود این، معانی و دلالت‌های سیاسی امنیت چنان نیرومند بود که حتی درون مناسبات پارادایم اقتصادی به کلی مستحیل نشد و عناصری از آن به حیات نظری خود ادامه داد.

اما اکنون و با برتری یافتن پارادایم فرهنگی، برداشت سیاسی از مفهوم امنیت بیش از هر زمان دیگر دستخوش بحران شده است. پارادایم کلاسیک امنیت که ما در اینجا از آن به پارادایم سیاسی یاد کرده‌ایم، به لحاظ روش‌شناختی و امدار مکاتب پوزیتیویستی و رئالیستی است. از این رو، نقد روش‌شناختی مکتب انتقادی امنیت توانست در ادراک کلاسیک از امنیت،

خللی جدی وارد کند. مکتب انتقادی امنیت، ملهم از مفهوم «رهایی» در آراء اندیشمندان مکتب فرانکفورت بود و امنیت را پدیده‌ای سیال می‌دانست که در جریان نقد وضع موجود و تلاش برای رسیدن به وضع مطلوب پیوسته بازتعریف می‌شود. نویسندگانی چون کن بوث و ریچارد جونز در تبیین و بسط این نظریه نقش بسزایی داشته‌اند. بر پایه نظرات آنها، گسست بین دو وضعیت موجود و آرمانی، خاستگاه اصلی امنیت/ناامنی است که با بروز نارضایتی نسبت به وضعیت موجود، فعال شده و با ارتقاء وضعیت، به منظور نیل به وضع مطلوب تعیین می‌یابد (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۰۳؛ شیپان، ۱۳۸۸: ۱۹۵-۱۹۲).

افزون بر مکتب انتقادی امنیت، پیدایش نظریه‌های نوینی مانند جماعت‌گرایی و چندفرهنگ‌گرایی، در بحران پارادایم سیاسی امنیت تأثیرگذار بود. هرچند این نظریه‌ها به‌طور مستقیم به حوزه مطالعات امنیت مرتبط نبودند، اما به‌مثابه نحله‌هایی فکری در دوره مدرنیته متأخر، با کانونی‌ساختن جایگاه سوژه شخصی و هویت گروهی، تأثیری راهبردی در تحول مرجع امنیت داشتند. برای نمونه، السدیر مک‌ایتتایر (۱۳۹۸) با تأکید بر «مفهوم وحدت‌روایی حیات بشری»، تجربه سوژگی را در کانون امر اجتماعی نشانده و نظریه چندفرهنگی‌گرایی با تأکید بر روابط میان فرهنگی در سطوح فراملی و فروملی و تمرکز بر اهمیت سیاست هویت (Payne, 1999: 353) راه بر توجه هرچه بیشتر به دغدغه‌های فرهنگی در تمامی حوزه‌ها از جمله امنیت همواره کرد و این‌گونه بستر پیدایش پارادایم فرهنگی امنیت فراهم شد.

۲. پارادایم فرهنگی امنیت

داعیه کانونی مقاله حاضر آن است که گذار به پارادایم فرهنگی امنیت، نتیجه مستقیم ورود به مرحله‌ای جدید از مدرنیته یعنی مدرنیته متأخر است که افزون بر متحول‌کردن صورت‌بندی اجتماعی جوامع، مناسبات جدیدی را حاکم کرده است؛ تا جایی که برخی اندیشمندان دوره کنونی را مقارن با ورود به نوع جدیدی از جامعه می‌دانند. بر این اساس، تورن از ورود به «جامعه پسا صنعتی» (Touraine, 1971)، اینگلهارت از ورود به «جامعه اطلاعاتی مصنوعی»^۲

1. The narrative unity of a life
2. Artificial Intel Society

(Inglehart, 2018: 201) و کاستلز از ورود به «جامعه شبکه‌ای» (کاستلز، ۱۳۹۴) سخن می‌گویند. در دوره مدرنیته متأخر، با توجه روزافزون به خاص‌گرایی‌ها، نظریه‌های نوینی درباره امنیت پدید آمد که از مهم‌ترین آنها می‌توان نظریه امنیت جامعه‌ی را نام برد؛ نظریه‌ای که مبنای امنیت را بر اطمینان خاطر افراد و گروه‌های اجتماعی نسبت به حفظ هویت و ارزش‌های خود قرار می‌دهد. در ادامه تلاش می‌شود تا پس از بررسی نسبت پارادایم فرهنگی با مدرنیته متأخر، به چگونگی شکل‌گیری نظریه‌ای جدید از امنیت بر بستر این پارادایم نوپدید بپردازیم.

۱-۲. مدرنیته متأخر و بازگشت خاص‌گرایی‌ها

تورن در «برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟» مدرنیته را به سه دوره متقدم، میانی و متأخر تقسیم کرده است. مدرنیته متقدم، متکی به اصل وحدت‌بخش نظم بود و بر آن بود تا با از میان‌بردن خاص‌گرایی‌های فرهنگی، خرد عام را به اصلی یگانه برای ساختن جوامع بدل کند و نوعی عام‌گرایی جهان‌گستر را جایگزین خاص‌گرایی‌های منطقه‌ای، قومی و دینی کند. انگاره «ملت-جامعه»^۱ یا «ملت-دولت» مبتنی بر قانون اساسی، آفریده بزرگ دوره مدرنیته متقدم بود. مدرن‌های قرن هفدهم و هجدهم به منظور سازش دادن عقل‌گرایی فاتح با فردگرایی‌ای که ریشه در جنبش اصلاح‌گری و نقد نهادهای مذهبی و سیاسی داشت، انگاره حاکمیت عمومی را مطرح کردند؛ انگاره‌ای که با تقدیم‌بخشی به انسان حقوقی بر انسان اجتماعی و با مقابل کردن حقوق طبیعی^۲ با حقوق وضعی^۳ موفق به ترکیب فردگرایی و عقل‌گرایی شد. بالاترین تبلور این انگاره را می‌توان در اعلامیه‌های آمریکایی و فرانسوی از حقوق انسان و شهروند مشاهده کرد. فردگرایی عام‌گرا به بنیان قلمرو سیاسی بدل شد و تنها قلمرو سیاسی به‌مثابه قلمرو آزادی می‌توانست بر نظمی اجتماعی که همچنان در چنبره منافع فردی، سنت‌ها، رجحان‌ها و عدم عقلانیت گرفتار آمده بود، حکمروا شود (تورن، ۱۳۹۸: ۳۸).

شکل‌گیری مفهوم «امنیت ملی» نیز مقارن همین دوره از مدرنیته بود. به این معناکه امنیت ملی، نخست به حفظ و حراست از امنیت ملت (به مثابه مجموعه شهروندان) تعبیر شد. هرچند

1. Nation-Society
2. Natural rights
3. Positive rights

بعدها و با گسترش اندیشه‌های جمهوری خواهانه درک ما از مفهوم امر ملی دستخوش دگرگونی شد و امنیت ملی بیشتر به امنیت «ملت- دولت» تعبیر شد. به طور کلی، نقطه ثقل مباحث اجتماعی در مدرنیته متقدم، سیاست بود و با گذار از یک دوره مدرنیته به دوره دیگر، شاهد جابه‌جایی در نقطه ثقل مباحث اجتماعی هستیم. در دوره مدرنیته میانی «اقتصاد» به نقطه ثقل مباحث اجتماعی بدل شد و امنیت بیش از هر زمان، معنایی اقتصادی به خود گرفت. اوج این امر را می‌توان در شکل‌گیری دولت‌های رفاه دید. با گذار از مدرنیته میانی، بحث از هویت‌ها در کانون مباحث اجتماعی قرار گرفت و مفهوم امنیت نیز دستخوش گسست معرفت‌شناختی شده و دلالت‌های نوینی به خود گرفته است.

مفهوم شهروندی نیز معنای جدیدی به خود می‌گیرد. در واقع، سیاست در دوره مدرنیته متقدم، در پیوند با مفهوم شهروندی به معنای کلاسیک آن است؛ اما در دوره مدرنیته متاخر، مفهوم شهروندی کم‌رنگ‌تر شده و تمرکز بر سوژگی انسانی است. در مدرنیته متاخر، جنبش‌های اجتماعی جدید، فرهنگ و هویت را در مرکزیت کنش جمعی قرار داده‌اند و نمونه این امر را می‌توان در جنبش زنان، جنبش حامیان محیط زیست، طرفداران حقوق حیوانات و سازمان‌های غیردولتی مشاهده کرد که همگی حوزه‌هایی خارج از قلمرو دولت مدرن را به وجود آورده‌اند. این شرایط جدید، به فرهنگی شدن سیاست انجامیده است که در آن، هویت نقش برجسته‌ای پیدا کرده و به یکی از عناصر اصلی در تعریف امنیت و ناامنی بدل شده است. دیگر فرد به معنای هابزی و لاکي، محور کار نیستند، بلکه گروه با شخصیت خاص و تمایز فرهنگی، نژادی و قومی مطرح می‌شود. با ظهور چالش‌های جدید فرهنگی و اهمیت‌یافتن اقوام، مهاجرت و پیامدهای فرهنگی آن، الگوی دولت- ملت تضعیف شد و بیشتر ملاحظات امنیتی از سطح ملی به سطح فروملی انتقال می‌یابد. از همین روست که کنش گروه‌های یادشده به تعبیر اولریش بک، در سطح «فروسیاست» قابل تعریف است؛ هرچند نتیجه کنش آنها در سطح «فراسیاسی» نمودار خواهد شد (Beck, Giddens and Scott, 1994: 193-194).

گذار به مرحله میانی و سپس مرحله متاخر، با نوعی بلوغ در انگاره مدرن همراه بود و بیش از پیش ضرورت پیوند دادن امر خاص با امر عام را نشان می‌داد (تورن، ۱۳۹۸: ۲۱۷-۲۱۹) به طوری که در دوره مدرنیته متاخر، خاص‌گرایی‌های فرهنگی جایگاهی کانونی می‌یابند

و مسئله «بازشناسی» فرهنگی در مقایسه با «بازتوزیع» اقتصادی اهمیت بالاتری می‌یابد. این همان چیزی است که در مباحث نانسی فریزر و اکسل هونت پیرامون مقوله «بازشناسی» دیده می‌شود (Frazer & Honneth, 2003). در دوران مدرنیته متأخر، بُعد فرهنگی زندگی جمعی اهمیت به‌سزایی می‌یابد و گستره و نفوذ آن، سایر ابعاد زندگی جمعی را متأثر می‌کند. همین امر موجب می‌شود تا ساحت امنیت بیشتر معنایی فرهنگی به خود بگیرد. در چنین شرایطی، امنیت فرهنگی در کانون مطالعات امنیت قرار می‌گیرد. مهم‌ترین عامل تقویت بُعد فرهنگی، درگرفتن ستیز میان عام‌گرایی و خاص‌گرایی است. عام‌گرایی فرهنگی، از یک سو سوار بر امواج جهانی‌شدن تمامی مرزها را در می‌نوردد و از سوی دیگر، خاص‌گرایی فرهنگی برای در امان ماندن از نفوذ فرهنگ غالب، هرچه بیشتر حالت تدافعی به خود گرفته و به «جماعتی‌سازی» خود روی می‌آورند.

البته در مورد اینکه آیا جهانی‌شدن به نابودی خاص‌گرایی‌ها می‌انجامد یا نه، بحث‌های بسیاری درگرفته است. بسیاری از نویسندگان ادعا می‌کنند که جریان اصلی جهان‌شدن بیان‌گر سلطه عام‌گرایی و استحاله خاص‌گرایی است. به طور خاص، از نیمه قرن بیستم به این سو یورگن هابرماس از عام‌گرایی در مسائل سیاسی و فرهنگی دفاع کرده است (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳). نظریه همگنی نیز جهانی‌شدن را به‌عنوان هماهنگ‌شدن با فرهنگ استاندارد نشان می‌دهد؛ هماهنگی که همه جا را به نحوی یکسان نشان می‌دهد (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۹) و شاخص‌های آن را در جهانگیرشدن زبان‌های اروپایی به‌ویژه انگلیسی، الگوهای پوششی، تغذیه و معماری، زندگی شهری و صنعتی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها و رهیافت‌های فرهنگی درباره آزادی فردی، حقوق بشر و سکولاریسم می‌داند (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۱). اما نظریه همگنی از نوعی کلی‌نگری رنج می‌برد و قادر به دیدن جزئیات نیست. اگر تعبیر کنایه‌آمیز گارسیا کانکلینی مبنی بر اینکه «مردم‌شناس پیاده به شهر می‌رود، جامعه‌شناس با اتومبیل و از طریق بزرگراه و تکنسین ارتباطات با هواپیما» (Canclini, 1995: 4) را بپذیریم، آنگاه باید بگوییم این ادعا که در تمامی جهان فرهنگ یگانه‌ای حاکم شده، مانند آن است که با هواپیما به شهرهای مختلف جهان سفر کنیم و تنها با دیدن فرودگاه‌های آنها - که غالباً به دلیل ضرورت کارکردی، دارای بافتار واحدی و تقریباً یکسانی‌اند - ادعا کنیم که فرهنگی همگن در سراسر جهان به وجود آمده است.

در هر صورت، چه بگوییم جهانی شدن در خدمت عام‌گرایی است و چه آنکه آن را در خدمت خاص‌گرایی بدانیم، آنچه مسلم است، اهمیت یافتن روزافزون فرآیندهای کلان فرهنگی است. طرفداران خاص‌گرایی‌ها، امنیت هویتی خود را در معرض خطر می‌بینند. در مقابل، طرفداران عام‌گرایی، از خردی عام سخن می‌گویند که در بطن فرهنگ مسلط مکنون است. اما یک چیز انکارناپذیر است: بازگشت خاص‌گرایی‌های فرهنگی. حتی در کشورهای پیشرفته اروپای غربی و آمریکای شمالی نیز شاهد اهمیت یافتن خاص‌گرایی‌های فرهنگی هستیم؛ جایی که پیش از این، مباحث سیاسی مربوط به دولت ملی یا مباحث اقتصادی مربوط به نزاع طبقاتی جایگاهی کانونی داشت.

۲-۲. طرح نظریه امنیت جامعوی

داعیه مقاله پیش‌رو آن است که پیدایش مکتب کپنهاگ و طرح نظریه امنیت جامعوی نتیجه مستقیم به وجود آمدن پارادایم فرهنگی است؛ زیرا یکی از وجوه ممیزه آن، تمرکز بر هویت‌های فرهنگی در مقولات امنیتی است و این امری است که در پارادایم فرهنگی، کانون دانش و کنش جمعی را به خود اختصاص می‌دهد. بوزان برای نخستین بار در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» به امنیت جامعوی توجه کرد و آن را به عنوان یکی از ابعاد امنیت دولت در کنار بُعد اقتصادی، نظامی، زیست‌محیطی و سیاسی مطرح کرد. با این حال، برخی صاحب‌نظران از جمله ویور، رویکرد پنج بُعدی بوزان را نقد کردند و به مفهوم‌سازی نوینی از امنیت جامعوی مبادرت ورزیدند. برای ویور، امنیت اجتماعی یا جامعوی نسبت نزدیکی با مفهوم «هویت» دارد. در این رابطه، جامعه زمانی از امنیت اجتماعی برخوردار است که هویت آن مورد تهدید واقع نشود. منظور از تهدید هویت جامعه، تهدیدی است که بقای جامعه را با مشکل مواجه کند (Waever et al., 1993: 25).

از نظر ویور، امنیت مشتمل بر دو بُعد امنیت ملی و امنیت جامعوی است. امنیت ملی مستقیماً به دولت اشاره دارد، اما امنیت جامعوی تهدیدهایی را در کانون توجه قرار می‌دهد که ناظر بر هویت جامعه هستند. بدین معنا، اگر دولت را مرجع امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و محیطی تلقی کنیم، مرجع امنیت جامعوی، گروه‌های اجتماعی هستند. در واقع، نقطه پیوند مفهوم امنیت جامعوی با پارادایم فرهنگی نیز بیش از بوزان به ویور بازمی‌گردد. وی جسورانه بوزان را نقد می‌کند

و بیان میدارد که به جای توسعه دادن مفهوم امنیت باید ماهیت آنرا مورد بازشناسی قرار داد (Lipschutz, 2002: 1). البته این بدان معنا نیست که بوزان مقولات هویتی را در مطالعات امنیت برجسته نکرده است. بوزان بر این باور است که اجتماعات برای مقوله هویت، اهمیت زیادی قائلند. وی چنین استدلال می‌کند که موجودیت «اجتماع» در گروهی آن دسته از باورها و رفتارهایی است که افراد را به‌عنوان اعضای آن جامعه خاص معرفی می‌کند و بازمی‌شناساند. بدین معنا، اجتماع، درگیر هویت است و درگیر خودباوری گروه‌ها و افرادی که خود را اعضای آن می‌دانند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۷).

اما با این همه، ال ویور به‌طور گسترده مقولات هویتی را در مرکز مطالعات امنیت‌پژوهی قرار می‌دهد، در صورتی که بوزان آن را تنها قسمی از امنیت برمی‌شمرد. اهمیت این اختلاف نظر در آن است که هر یک از استدلال‌های بیان‌شده می‌تواند به تولید، ارائه و تفسیر شاخص‌های متفاوتی از امنیت منجر شود. بسته به اینکه مرجع امنیت چه باشد، شاخص‌ها نیز تغییر خواهد کرد. اگر مرجع امنیت، دولت در نظر گرفته شود، تهدیدهای نظامی به‌مثابه منبع اصلی ناامنی تلقی شده و آمادگی نظامی نیز به نخستین ابزار تحقق امنیت بدل می‌شود؛ چون در این چارچوب، آمادگی نظامی شرط حتمی برقراری امنیت است و شاخص‌های امنیت جامعه‌ی بر این پایه تعریف می‌شود. اما اگر مرجع امنیت، جامعه باشد، تهدیدهای هویتی، منبع اساسی ناامنی و پیوستگی و اتحاد میان اعضای جامعه نیز اولین ابزار تحقق امنیت خواهد بود. آنچه به‌عنوان شاخص‌های امنیت جامعه‌ی مطرح می‌شود، مواردی هستند که هویت بارز جامعه را بیشتر از بقیه عناصر نشان می‌دهند (نویدنیا، ۱۳۸۲: ۸۱-۸۰).

برآیند این دیدگاه، توجه دوچندان به حقوق بنیادین فرهنگی از جمله حق آزادی بیان، آزادی اجتماع و آزادی انجمن است و از جمله مهم‌ترین شاخص‌های امنیت جامعه‌ی را می‌توان امکانات گروه‌ها برای بیان باورها و عقایدشان دانست؛ زیرا به هر میزان که گروه‌های مختلف اجتماعی بتوانند مبانی نظری و فکری خود را آزادانه بیان کنند، به همان سان می‌توانند به تقویت هویت خود پرداخته و با تهدیدهای ناشی از استحاله فرهنگی هویت جمعی خود در برابر فرآیندهای یکسان‌ساز جهانی و منطقه‌ای مقابله کنند و بالعکس، اگر قادر به ارائه دیدگاه‌های خود نباشند، به تدریج هویت آنان در معرض نابودی قرار گرفته و امنیت

جامعوی آنان به مخاطره می‌افتد. این نکته‌ای است که هم کوئن و هم گیدنز به تفصیل به آن اشاره کرده‌اند (کوئن، ۱۳۷۲: ۱۳۹-۱۲۵؛ گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۷۵).

یکی از نکات برجسته در رابطه با مکتب کپنهاگ این است که رویکردی سازه‌انگارانۀ اتخاذ می‌کند و بر اساس آن، میان فرآیندهای سیاسی کردن و امنیتی کردن تفاوت قائل می‌شود. این مکتب بر آن است تا با توجه به تحولات عمیق در جهانی که بیش از پیش درهم‌تنیده شده، تعبیری از امنیت را ارائه دهد که علاوه بر مقولات نظامی، مشتمل بر مقولات ارزشی، هنجاری و هویتی باشد. این بدان معنا نیست که این مکتب از اهمیت مقولات نظامی در امنیت غافل است، بلکه حتی این مقولات را نیز در تعریف و تفهیم مسائل امنیتی جای می‌دهد. اما آن را تنها بخشی از مسئله برمی‌شمرد. در عین حال، این مکتب حوزه‌های مختلف مطالعات امنیت را از هم متمایز می‌داند (Buzan et al, 1998: 4-5).

ماهیت فرهنگی نظریه امنیت جامعوی موجب شد تا عنصر ذهنی امنیت بیش از عنصر عینی آن مورد توجه قرار گیرد و انگاره‌های دینی و باورهای ارزشی، جایگاهی کانونی در مطالعات امنیت جامعوی بیابد. از این رو، تأکید بر باورهای دینی، اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان عنصری اساسی در حفظ و ارتقاء انسجام اجتماعی و افزایش اعتماد عمومی - که عاملی تعیین‌کننده در سرمایه اجتماعی محسوب می‌شود - جایگاه مهمی در مطالعات امنیت اجتماعی می‌یابد. در این رابطه، وارن در بحث خود پیرامون رابطه اعتماد و دموکراسی (Warn, 2002) با اشاره به نقش اعتقادات مذهبی، باورهای دینی را یکی از منابع اصلی اعتماد می‌داند.

در واقع، تمامی ابعاد امنیت اجتماعی در کناکش با مقوله سرمایه اجتماعی هستند؛ زیرا اعتماد، شبکه‌ها و هنجارها از عناصر اصلی در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی است و فرسایش سرمایه‌های اجتماعی به بحران‌های اجتماعی منجر می‌شود (Putnam, 1993: 6) و به این واسطه، بحران در امنیت اجتماعی را در پی خواهد داشت. همچنین، تأکید بر امر ملی، ناظر بر اهمیت زمینه تاریخی و جغرافیایی است؛ چون به گفته ویور «امکان ارائه تعریفی پیشینی از امنیت وجود ندارد. بنابراین، مفهوم امنیت باید از حیث معنایی بازتصویر شود... و هر بازیگری بتواند با ساختار و ملاحظات [بومی‌اش] آن را بازسازی کند... گفتمان امنیتی اصولاً با مقتضیات بومی معنا و مفهوم می‌یابد» (Waever, 1999: 79-80).

بنابراین، مبحث کانونی نظریه امنیت جامعه‌وی، معطوف به پاسداری از هویت و ارزش‌های افراد و گروه‌های اجتماعی مختلف است. در حالی که مبحث کانونی نظریه امنیت ملی، بیش از هر چیز ناظر بر تضمین بقای نظام سیاسی و تداوم سازوکارهای جامعه‌پذیری دولت ملی بود. این بدان معنا نیست که در چارچوب امنیت جامعه‌وی، امر ملی اهمیت خود را از دست داده است، بلکه بدان معناست که امر ملی بیش از آنکه حامل درونمایه‌ای سیاسی باشد، دربرگیرنده درونمایه‌های فرهنگی شده است. سخن گفتن از «ناسیونالیسم فرهنگی» در چارچوب امنیت جامعه‌وی نیز برآمده از همین ملاحظه است. چرخش از مباحث سیاسی به مباحث فرهنگی در مطالعات امنیت، با گذار به پارادایم فرهنگی همپوشانی دارد و نوشتار حاضر برآن بود تا با نشان‌دادن این همپوشانی‌ها، تحول در ادبیات امنیت را در پرتوی تحولی کلان‌تر توضیح دهد.

ب. الگوی تحول پارادایمی در معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت

امنیت در وهله نخست مفهومی سیال، بسیط و کاملاً انتزاعی است؛ به این معنا که پیش از هر چیز ریشه در ذهنیت کنشگران اجتماعی و نظام دانش یا ایستگاه مستقر دارد. نخستین مرحله از تعیین‌یابی مفهوم امنیت از خلال پاسخ به سه پرسش بنیادین ممکن می‌شود: نخست، اینکه امنیت چه چیزی یا چه کسی (کسانی) باید تضمین شود؟^۱ دوم، آنکه امنیت در برابر چه چیزی یا چه کسانی باید تضمین شود؟^۲ و در آخر اینکه امنیت آن چیز یا آن کس چگونه قابل تأمین است؟^۳ چگونگی پاسخ به این پرسش‌ها تعیین‌کننده معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت است. با پاسخ به پرسش نخست، مرجع امنیت و با پاسخ به دو پرسش بعدی، معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت آشکار می‌شود. در پارادایم سیاسی امنیت، دشواره کانونی مطالعات امنیتی، حفظ و تثبیت رژیم‌های سیاسی و صیانت از تمامیت‌های ملی بود. بنابراین، در این دوره، دولت ملی مرجع امنیت بود و مفهوم امنیت بر دفع خطرات خارجی و حفظ تمامیت سیاسی و ارضی دلالت می‌کرد.

در پارادایم اقتصادی امنیت، با اوج‌گیری صنعتی‌سازی و تشدید تضادهای طبقاتی که هم‌زمان با سربرداشتن ایدئولوژی‌های تیلوریسم و فوردیسم بود، هم در سطوح ملی و هم در

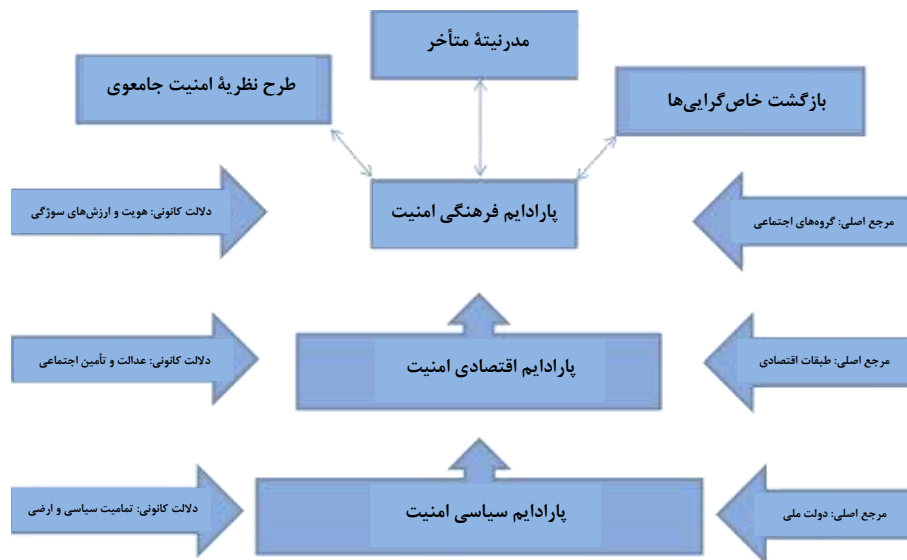
1. Whose security?
2. Security from what?
3. Security by what means?

سطوح فراملی شاهد شکل‌گیری تضادی بنیادین میان سرمایه‌داران یا صاحبان صنایع و کارگران هستیم. حتی این تضاد را در شوروی سابق می‌توان به روشنی دید، جایی که سرمایه‌داری انگلوساکسن جای خود را به سرمایه‌داری دولتی داده بود و با تغییر اسمی استثمارکنندگان، شاهد بهره‌کشی بی‌سابقه‌ای از نیروی کار بودیم. در این دوره، مرجع اصلی امنیت را می‌توان طبقات اقتصادی دانست. این بدان معنا نیست که دولت‌های ملی در آن دوره نقشی در حوزه امنیت نداشتند. کاملاً برعکس، در این دوره با روی کارآمدن دولت‌های رفاه، شاهد ظهور نیرومندترین دولت‌های تاریخ مدرن هستیم. اما اولویت‌های این دولت‌ها در حوزه امنیت، در پیوند با برآورده‌سازی نیازهای اجتماعی و تأمین اجتماعی تعریف می‌شد؛ بدین معنا که تلاش دولت‌ها بر پاسداری از امنیت اقتصادی طبقات اجتماعی بود که در نتیجه صنعتی‌سازی از محرومیت‌های مختلف رنج می‌بردند. در این دوره، طبقه، مرجع امنیت بود و مفهوم امنیت بر تضمین عدالت و تأمین اجتماعی دلالت می‌کرد.

با پایان‌گرفتن جنگ سرد، گذار به جامعه پسا صنعتی و شتاب‌گرفتن ابروندهای جهانی، اهمیت طبقات اقتصادی در تحلیل اجتماعی کم‌رنگ شد. به‌طور نمادین، می‌توان گفت که از فردای فروری دویار برلین در سال ۱۹۸۹ شکست ایدئولوژی‌های اکنومستی آشکار شد و در سراسر جهان، دغدغه هویت به یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های کنش و تحلیل سیاسی بدل شد. با کانونی‌شدن مقولات فرهنگی در حوزه امنیت، شاهد پیدایش پارادایم نوینی هستیم که در آن افراد و گروه‌های اجتماعی، مرجع امنیت هستند. در پارادایم یادشده، امنیت بیش و پیش از هر چیز بر هویت و ارزش‌های معطوف به سوژگی دلالت می‌کرد؛ خواه این سوژگی به کنش گروه‌ها مربوط باشد یا به کنش افراد.

البته همان‌طور که پیشتر اشاره شد، این نتیجه‌گیری به معنای آن نیست که در پارادایم جدید، سیاست یا اقتصاد از ساحت امنیت و ادراکات امنیتی کنار رفته و فرهنگ جای آنها را گرفته است. توجه به این نکته ظریف، درخور توجهی دوچندان است؛ زیرا در دوره پارادایم سیاسی امنیت، دغدغه‌های فرهنگی و اقتصادی در حوزه امنیت حضور داشتند و در دوره پارادایم اقتصادی امنیت نیز دغدغه‌های سیاسی و فرهنگی در حوزه امنیت به چشم می‌خوردند. به همین سان، در دوره پارادایم فرهنگی امنیت، دغدغه‌های سیاسی و اقتصادی همچنان در ساحت امنیت‌پژوهی

حضور پررنگ دارند. بنابراین، ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همواره موضوع مطالعات امنیت بوده‌اند و در عمل نیز اولویت‌های امنیتی جوامع مختلف را شکل داده‌اند. اما تحول پارادایمی بیان‌گر تحول در کانون امنیت است، نه موضوع امنیت. هر چند در هر سه پارادایم امنیتی معرفی شده، موضوع امنیت کم و بیش یکسان بوده، کانون امنیت، چرخش آشکاری را تجربه کرده است. در اینجا می‌توان از دو مفهوم «اثرگذاری» و «تعیین‌کنندگی» استفاده کرد. هر چند در پارادایم‌های مختلف امنیت، هر سه بُعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اثرگذار بوده‌اند، اما معمولاً یکی از این ابعاد در هر یک از پارادایم‌های یادشده نقشی تعیین‌کننده داشته است. به همین سان و با منطقی مشابه، در پارادایم فرهنگی امنیت، هر چند دولت ملی و طبقه اقتصادی همچنان نقشی پررنگ دارند، اما این منازعه برآمده از عام‌گرایی جهانی و خاص‌گرایی بومی است که در کنار تلاش برای تضمین حقوق فرهنگی معطوف به سوژگی (که با هویت و ارزش‌های افراد و گروه‌های اجتماعی مختلف در تناظر است) دستورالعمل امنیتی کارگزاران سیاسی و کنشگران اجتماعی را تعیین می‌کند. بنابراین، باید اهمیت سه بُعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را نه به صورت منفک و مطلق، بلکه به شکلی درهم‌تنیده و نسبی تحلیل کرد.



شکل ۱. الگوی پارادایمی تحول در معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت

سه پارادایم یادشده به نوعی با سه دوره مدرنیته همپوشانی دارند؛ به طوری که پارادایم سیاسی امنیت را می توان مقارن با مدرنیته متقدم، پارادایم اقتصادی امنیت را مقارن با مدرنیته میانی و پارادایم فرهنگی امنیت را مقارن با مدرنیته متأخر دانست. الگویی از تحول پارادایمی در معانی و دلالت های امنیت در ادامه ارائه می شود.

نتیجه گیری

این مقاله حاضر در پی آن بود تا لوگوس یا منطق درونی تحول در ادبیات امنیت را نشان دهد. از یک سو، امنیت، حوزه ای خودمختار نیست و در پیوند با دیگر حوزه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی معنا می شود. از سوی دیگر، تمامی حوزه های یادشده درون پارادایمی کلان به هم پیوند می خورند؛ پارادایمی که در آن کنشگران اجتماعی بر پیش فرض ها و اهدافی مشترک اجماع می کنند. بنابراین، تحول در برداشت ما از مفهوم امنیت، بیش از هر چیز مرهون تحول در منطق پارادایمی است. در پارادایم فرهنگی، هم موضوع امنیت دچار تحول شده و هم مرجع و مسئله امنیت تغییر کرده است. اگر با نگاهی فراگیر به این تحول بنگریم، خواهیم دید که این نه تحولی در تاکتیک ها یا راهبردها، بلکه تحولی در چشم اندازهاست؛ تحولی که روشن ترین نشانه آن، شکل گیری نظریه امنیت جامعوی است.

هرچند مدعای اصلی این مقاله آن است که طرح مفهوم امنیت جامعوی بر بستر پارادایم فرهنگی ممکن بوده است، اما باید دقت کرد که درون پارادایم فرهنگی هم زمان دو واقعیت کاملاً متفاوت همزیستی می کنند: نخست، جماعتی سازی که بیانگر تصلب در باورها و مرزکشی میان خود و دیگری است و دوم، سوژه شدگی که بیانگر پیدایی سوژه شخصی است که هویت خود را به عنصری برای ارتباط میان فرهنگی و به رسمیت شناسی دیگری بدل می کند. نظریه امنیت جامعوی نیز ترکیبی از هر دو واقعیت یادشده است. از نظر تاریخی، مکتب کپنهاگ در آغاز واکنشی به حضور مهاجران و تهدید ارزش های جامعه میزبان بود و بر این اساس، نقطه عزیمت آن را می توان در پیوند با دغدغه های جماعتی دانست. اما با گسترش هرچه بیشتر این نظریه، بنیادهای نظری آن بیش از پیش با ضرورت پاسداری از هویت ها و تضمین حقوق فرهنگی پیوند خورد و امنیت را در گرو تحقق شرایط اجتماعی مناسب برای کنشگری انسانی دانست.

در مجموع می‌توان گفت که پارادایم فرهنگی مقارن با پیدایش مرحله‌ای جدید از مدرنیته یعنی مدرنیته متأخر، موجب شکل‌گیری صورت‌بندی اجتماعی جدیدی شده و مناسبات نوینی را در میان کنشگران اجتماعی به وجود آورده است. این شرایط نوپدید، بازاندیشی در مفهوم امنیت را ناگزیر کرده است؛ تا جایی که معانی و دلالت‌های مفهوم امنیت دستخوش تحولی کلان‌دامنه شده و در نتیجه آن شاهد پیدایش و گسترش نظریه امنیت جامعوی هستیم.

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۲) **فهم نظریه‌های سیاسی**، ترجمه فرهنگ رجایی، آگاه.
- افتخاری، اصغر و قدیر نصری (۱۳۸۳) **روش و نظریه در امنیت پژوهی**، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اقارب پرست، محمدرضا (۱۳۹۰) گذار پارادایمی امنیت: از مفهوم مضیق به مفهوم موسع، **ره‌آورد سیاسی**، سال هشتم، شماره ۳۳.
- بحرانی، مرتضی و علوی پور، محسن (۱۳۹۱) پارادایم‌شناسی تعامل اندیشه سیاسی و فرهنگ، **فصلنامه تحقیقات فرهنگ**، دوره پنجم، شماره ۳.
- بک، اولریش (۱۳۹۷) **جامعه خطر**، ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهنگ‌نژاد، نشر ثالث.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۸) **جهانی‌شدن سیاست**، روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، ابرار معاصر تهران.
- پزشکی، محمد (۱۳۹۳) پارادایم‌های علم: آیا علم سیاست دارای پارادایم می‌باشد؟، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال هفدهم، شماره ۶۷، ۱۰۹-۱۳۲.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۱) **فرهنگ توصیفی اصطلاحات امنیت**، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تاملینسون، جان (۱۳۸۱) **جهانی‌شدن و فرهنگ**، ترجمه محسن حکیمی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- تورن، آلن (۱۳۹۶) **پارادایم جدید**، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تورن، آلن (۱۳۹۸) **برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟**، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، نشر ثالث.
- روزنا، جیمز و دیگران (۱۳۸۰) **ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل**، گردآوری و ترجمه علیرضا طیب، نشر نی.
- شریف‌زاده، رحمن و پروین بدری (۱۳۹۳) **تغییر جهانی به مثابه تغییر ساختار مقوله‌بندی پارادایم‌ها**، **فلسفه علم**، سال چهارم، شماره اول.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸) **امنیت بین‌الملل**، ترجمه سیدجلال دهقانی‌فیروزآبادی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- صادقی، رضا (۱۳۹۴) **پیشرفت علم در پارادایم کوهن**، **فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت**، شماره ۴۴.
- قوام، سید عبدالعلی و قیصری، محمد (۱۳۹۱) **ملی‌گرایی و دولت‌ملت‌سازی در خاورمیانه**، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۷۱.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۴) **شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت**، ترجمه مجتبی قلی‌پور، نشر مرکز.
- کوهن، توماس (۱۳۶۹) **ساختار انقلاب‌های علمی**، ترجمه احمد آرام، نشر سروش.
- کیت، نش (۱۳۸۰) **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت**، ترجمه محمدتقی دلفروز، نشر کویر.

- گل محمدی، احمد (۱۳۸۶) جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت، نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، نشر نی.
- مارتین، لینورجی (۱۳۸۳) *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مرکز مطالعات جامعه و امنیت (۱۳۹۵) *سند مطالعات راهبردی امنیت اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نصری، قدیر (۱۳۹۰) *درآمدی نظری بر امنیت جامعه‌ای (مفاهیم، مؤلفه‌ها و نظریه‌ها)*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نوری، مختار (۱۳۹۸) *سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری*، نشر قصیده سرا.
- نویدینا، منیژه (۱۳۸۲) *درآمدی بر امنیت اجتماعی*، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره ۱۹.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۴) *جهانی‌شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی*، ترجمه کمال پولادی، نشر مرکز.
- مک‌ایتایر، السدیر (۱۳۹۸) *در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی*، ترجمه محمدعلی شمالی و حمید شهریاری، سمت.
- Beck, Ulrich, Giddens, Anthony and Lash, Scott (1994) **Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order**, Cambridge: Polity Press.
- Buzan, B., Wæver, O. and de Wilde, J. (1998). *Security: A New Framework for Analysis*. Boulder, CO: Lynne Reinner.
- Buzan, Barry, (2005) **From World Society to Global Society**, New York: Palgrave.
- Frazier Nancy and Axel Honneth (2003) **Redistribution or Recognition? A Political-Philosophical Exchange**, London, Verso.
- Garcia Canclini, N., Hybrid (1995) **Cultures: Strategies for Entering and Leaving Modernity**. Minneapolis, University of Minnesota Press.
- Harrison, John (1994) Do You Suffer from Paradigm Paralysis? Retrieved from: <http://www.mnsu.edu/comdis/kuster/Infostuttering/Paradigmparalysis.html>
- Inglehart, R. (2018) **Cultural Evolution: People's Motivations are Changing, and Reshaping the World**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lipschutz (2002) "what is sustainability?" www.globalfootprints.org. Retrieved from <http://www.ciaonet.org/book/lipschutz/lipschutz13.html> (1 of 31) [8/11/2002 7:46:36 PM].
- McSweeney, Bill, (2007) "Identity and Security: Buzan and The Copenhagen School", in: Buzan, Barry & Hansen, Lene (eds) **International Security**, London: Sage.
- Mutimer, D. (2007) **Critical Security Studies: A Schismatic History in Contemporary Security Studies**, A. Collins, Oxford: Oxford University Press.
- Putnam, R.D. (1993) **Making Democracy Work. Civic Traditions in Modern Italy**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Robertson, R. (1992) **Globalization: Social Theory and Slobal Culture**, London: sage.
- Touraine, A. (1971) **The Post-Industrial Society, Tomorrow's Social History: Classes, Conflicts and Culture in the Programmed Society**, New York: Random House.
- Touraine, A. (1997) **What is Democracy?** translated by David Macey, Westview press.
- Wæver, Ole, (1999) **Concepts of Security**, Copenhagen: University of Copenhagen.
- Wæver, Ole, (2000) "What is Security? The Securityness of Security", in: Hansen, B. (ed.) **European Security Identities, Copenhagen**, Copenhagen Political Studies Press.
- Wæver, Ole, Barry Buzan, Morten Kelstrup & Pierre Lamaitre (1993) **Identity, Migration and New Security Agenda in Europe**, London: Continuum
- Warn, Mark. (2002) **Trust & Democracy**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Payne, Michael (1999) **A Dictionary of Cultural and Critical Study**, London: Blackwell Publishers.

